

شمائی از پروسه تکوین نظرات

چریکهای فدائی خلق ایران
(۴۶ - ۵۰)

به خاطره تابناک
پانزده رزمنده شهید سیاهکل
تقدیم می شود.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
۱۹/۱۱/۶۱

به یاد پانزده رزمنده شهید سیاهکل

مویه کن بحر خزر
پیرهن چاک بده
جنگل سرخ گیلان
قلب خود را بدرای
قله سخت البرز
پانزده مرد دلیر
پانزده جان به کف
دست برآورد گه رزم عظیم
پانزده حیدر رزمنده پاک
خونشان
خونشان خون بهم بیخته خلق دلیر
خونشان رنگ گیاه
ریخت از پنجه ضحاک زمان
بر سر خاک

مویه کن بحر خزر
بنگر خلق ستمدیده ایران به بند

که چه سان پیشرفان، قاتلها
می ربایند ز آغوش تو
فرزند تو را
بنگر بر صف آدمکش ها

.....
روسپی های وقیح
همه سر تا پا شکمان
جملگی خادم ضحاک زمان
و همه ضحاکان گوش دارند
به فرمان جنایتگر قرن

قرن ما، قرن رهائی بشر
پریش از ساحل اکتبر به ویتنام و عدن
جنیش از خلق فلسطین به خلیج
حرکت از جنگل کنگو تا به کره
باد ای باد سحر
بوی خون شهدا را
برسان تا به جنوب
بکشان تا به شمال
بشکفد بر لب دهقان بلوچ
گل لبخند امید
مرحبا خیزاند
از دل مرد عرب
به طپش وا دارد
قلب آزاده کرد
قدم اول هر راه سترگ
با شکست هم نفس است
درس گیریم از این جانبازی
واژگون گردانیم
قصر فرعونى ضحاک زمان
پانزده مظهر والای شرف
پانزده درِ درخشنده
در این تاریکی
خنده زن بحر خزر
خلق بر می خیزد

جزوه حاضر که بمناسبت سیزدهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل به چاپ آن مبادرت ورزیدیم، حاوی شمائی از پروسه تکوین نظراتی است که رستاخیز شکوهمند سیاهکل، سرآغاز مبارزه مسلحانه در ایران بر آن استوار شده. در این جزوه نشان داده می شود که بنیانگزاران سازمان چریکهای فدائی خلق از چه دانش عمیق مارکسیستی برخوردار بوده و چگونه نظراتی را تدوین نمودند که یکی از درخشانترین دوران های تاریخی را در میهن ما بوجود آورد.

تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق، تاریخ برافروختن مشعل فروزان انقلاب در شبهای ظلمانی خلق، تاریخ شکست افسانه قدر قدرتی دشمن، تاریخ دمیدن روحیه تعرضی در خلق و برافراشتن پرچم مبارزه بر فراز یکی از سیاهترین دوران های تاریخی میهن ماست. در این دوران بود که انقلابی ترین فرزندان خلق قدم به صحنه مبارزه گذاشتند و با جانبازها و فداکاریهای بی نظیر خویش حماسه های خونین آفریدند که از صلابتشان عجز دشمن در مقابل چشم همگان آشکار گشت. نور امید و ایمان بر دلها مستولی گردید و راه مبارزه خلق گشوده شد. خونهای چریکهای فدائی خلق که برای نشان دادن راه واقعی مبارزه به خلق و کشاندن توده های در بند میهنمان به مبارزه علیه امپریالیسم و سگان زنجیریش بیدریغ بپای آزادی خلق ریخته شد، آن سنتهای پر ارج انقلابی و آن فرهنگ مبارزاتی سرشار از روحیه پرولتری گردید که تبلور آن را خلقهای ایران در جریان مبارزات شکوهمند سالهای ۵۶ - ۵۷ و در قیام ۲۱ - ۲۲ بهمن نشان دادند. چنین تاریخ درخشانی را خلق ما و جنبش کمونیستی ایران مرهون آن نظرات انقلابی است که با تلاشهای گسترده مبارزاتی بنیانگزاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در کتاب همواره زنده "مبارزه مسلحانه هم

تاریخ نگارش این جزوه زمانی بود که فرصت طلبان برای تخطئه تئوری مبارزه مسلحانه به نظرات شهید بیژن جزنی متوسل شده و آنرا در مقابل نظرات رفیق مسعود علم کرده بودند. از آن زمان تا کنون حوادث بسیاری گذشته است. دستجات و گروههایی بوجود آمده اند که هر یک بنحوی سعی دارند خود را متعلق به چریکهای فدائی خلق نشان دهند. در چنین اوضاعی انتشار جزوه "شمائی از پروسه تکوین نظرات چریکهای فدائی خلق" پیام آور این حقیقت است که نام پر افتخار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از تئوری ظفر نمون آن جدائی ناپذیر بوده و تنها کسانی حق دارند خود را وارث چریکهای فدائی خلق بنامند که به تئوری مبارزه مسلحانه اعتقاد داشته و به آن عمل بنمایند. بدون شک آنچه از دیر باز علیه تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق صورت گرفته و میگیرد انعکاس جریان مبارزه طبقاتی در بطن جامعه یعنی انعکاس مبارزه نیروهای غیر پرولتری با خط مشی انقلابی پرولتاریاست. ما ایمان داریم که سازمان ما در پرتو پایداری به تمامی اعتقادات، سنتها و فرهنگ رفقای فدائی شهید قادر خواهد بود یکبار دیگر انسجام و یکپارچگی را در جنبش کمونیستی ایران تأمین نماید. حرکت بالنده سازمان ما و اعتلای روزافزون آن گویای این واقعیت است.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران

شمائی از پروسه مبارزه ایدئولوژیک در گروه چریکهای فدائی خلق (۴۶-۵۰)

هدف بحث:

مبارزه علیه برخورد لیبرالیستی با گذشته سازمان، خط مشی سازمان و تئوری مبارزه مسلحانه زیر پوششهایی نظیر "برخورد خلاق با گذشته"، "انتقاد و انتقاد از خود" و حتی "تکامل تئوری در عمل".

نتیجه بحث:

تحکیم مواضع ایدئولوژیک و تئوریک سازمان جهت تحلیل اوضاع کنونی و درک شکل سازمانی و وظایف مبارزاتی کنونی.

خطر برخورد لیبرالیستی

از بین بردن یکپارچگی تئوریک سازمان و در نتیجه انحراف عملی و احیاناً سکون در برنامه ریزی و نتیجه نهائی بی اعتباری سازمان در نظر توده ها، در وضعیت کنونی بمعنای بی اعتباری مبارزه مسلحانه و حتی مارکسیسم خواهد بود.

چه عواملی باعث پیدایش برخورد لیبرالیستی شده است؟

۱- برخوردی که حزب توده و اپورتونیستها در همان آغاز مبارزه مسلحانه با این مبارزه کردند تا حدی زمینه را برای برخوردهای لیبرالیستی بعدی فراهم نمود. این مدعیان دروغین مبارزه که در مقابل انعکاس توده ای مبارزه مسلحانه و تحسینی که توده ها نسبت به آغاز کنندگان آن نشان دادند چاره ای جز سکوت نداشتند، از درِ دلسوزی در آمده، چریکها را جوانان "کم تجربه ای" جلوه دادند که به سائقه شور جوانی دست به اعمالی البته قهرمانانه ولی نسنجیده می زنند. اینها اکثراً در جریان کار عظیم تئوریک که گروه ما در فاصله سالهای بین ۴۶ تا ۴۹ انجام داد و در ضمن برخورد

عملی مهم‌ترین آثار مارکسیستی را مطالعه کرده و به تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران پرداخته قرار داشتند، ولی ناجوانمردانه این امر را از توده‌ها پنهان کردند. کار تئوریک که در عرض این چهار سال توسط این گروه انجام شد در هیچ دوره‌ای و توسط هیچ حزب و فرقه‌ای در ایران انجام نشده است. تقریباً تمام آثار کلاسیک مارکسیستی مورد مطالعه رفقا قرار گرفت و لازم‌ترین آنها ترجمه و در اختیار جنبش قرار داده شد. تا جایی که امکان داشت شرایط جامعه مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفت و نتیجه مباحث بصورت نوشته‌ها و بحثها در محافل و گروهها مطرح شد اما متأسفانه بسیاری از این نوشته‌ها بدلیل آنکه نسخه‌های اصلی آنها بدست پلیس افتاد و یا بدلائل دیگر کمتر در دسترس همگان قرار گرفت. خلاصه در آزمان که حتی صدیق‌ترین انقلابیون (ما در اینجا از اپورتونیستها و توده‌ایها سخن نمی‌گوئیم) برای وارد کردن تئوری انقلابی به مسکو و هاوانا و پکن مسافرت می‌کردند و یا به فکر به راه آوردن "رهبری منحرف" حزب توده بودند، گروه ما صادقانه و صمیمانه در همین خاک با سلاح مارکسیسم بدنبال راه حل مسائل جنبش می‌گشت.

۲- شهادت با تجربه‌ترین تئوریسینهای سازمان در همان سالهای اول، میدان را برای انتشار عقاید لیبرالیستی خالی گذاشت.

۳- برخلاف آنچه در اعلامیه ۱۶ آذر (1) آمده، بی‌تجربه بودن و ضعف تئوریک کادرهای بی‌تجربه بعدی علت تداوم نظریات اولیه سازمان نبود بلکه این امر خود توجیه‌کننده نفوذ عقاید لیبرالیستی در سازمان است. بی‌اطلاعی این کادرها از مواضع ایدئولوژیک این سازمان می‌توانست موضع اپورتونیسم را در رهبری بدوایً تحکیم و سپس تحمل نماید.

۴- جاذبه مبارزه مسلحانه در نهضت و بی‌اعتبار شدن اشکال صرفاً سیاسی مبارزه در جنبش وضع را به صورتی در آورد که گروههای صرفاً سیاسی که نه جرأت و نه امکان دست زدن به مبارزه مسلحانه را داشتند برای آنکه ظاهراً نشان دهند که از قافله عقب نیستند بحثهای بیکران محفلی خود را در حول بحث پیرامون تئوری مبارزه مسلحانه متمرکز کردند و به این ترتیب به فعالیت مسالمت آمیز خود به نحوی مسالمت آمیز رنگ و آبی مسلحانه دادند و حاصل این بحثها تعداد زیادی ایرادات و توضیحات در رد و قبول تئوری مبارزه مسلحانه شده که چه در مخالفت و چه در موافقت رابطه‌ای با جهان واقعی ندارد و مبارزه مسلحانه امروز برای آنکه سالم بماند باید این قبیل تئوریسینها را بشناسد و حتی مشت سر سخت‌ترین "هواداران مبارزه مسلحانه" را نیز در میان این جمع برای مردم باز کند.

سازمان ما چه ره آورد تئوریک برای نهضت انقلابی ایران داشته و مبارزه مسلحانه را با چه پشتوانه تئوریک آغاز نموده است؟

برای درک تضاد اصلی جامعه، از تجربیات جنبش کمونیستی می‌شد استفاده کرد. این مسئله را جنبش کمونیستی جهانی مخصوصاً چین و ویتنام برای ما حل کرده بودند و با مطالعه آثاری مثل آثار رفیق مائو براحتی میتوان فهمید که در کشور های وابسته به امپریالیسم تضاد اصلی جامعه تضاد خلق با امپریالیسم است. ولی واردات باید به همینجا ختم می‌شد و طبق این اصل که نفوذ در هر پدیده‌ای فقط از طریق تضادهای درونی آن پدیده میسر است، بنابراین برای شناخت ماهیت سلطه امپریالیستی بر کشورمان می‌بایست به جستجوی پایگاه امپریالیسم در جامعه خود می‌پرداختیم.

مطالعه تاریخی به ما نشان داد که امپریالیسم وقتی پا در ایران گذاشت می‌بایست برای نفوذ در ایران پایگاهی بدست آورد. لذا طبیعتاً برای اجاره این پایگاه هم که شده باید به یکی از طبقات داخلی مراجعه کند. تحلیل طبقاتی جامعه مثلاً در زمان قاجاریه به ما نشان می‌داد که طبقات اصلی جامعه عبارت بودند از فئودالها، دهقانان و بورژوازی که از این سه طبقه دهقانان طبقه استثمار شونده را تشکیل می‌دادند و طبیعتاً نمی‌توانستند متحد امپریالیسم که اساساً استثمار کننده است باشند. بورژوازی داخلی نیز که در اتحاد با استعمارگران جز آوردن شریک پرخوری بر سر سفره خود نفع دیگری نمی‌دید حاضر به اتحاد نبود و حتی ضرورت مبارزه با این مهمان ناخوانده را از همان آغاز احساس می‌کرد (بخصوص که آینده را نیز در وضعیت عادی از آن خود می‌دید) اما وضع فئودالها وضع دیگری بود. فئودالها که خود را در مقابل جنبش بورژوازی و دهقانان می‌دیدند از ترس این دو نیرو هم که شده حاضر بودند که خود را در آغوش هر تازه واردی که فکر می‌کردند می‌توانند از آنها حمایت نماید بیفکنند و باصطلاح خود را به او بفروشند، به خصوص که در وهله اول خرج این معامله ظاهراً از جیب بورژوازی بود و نفع آن به جیب فئودالیسم می‌رفت. این است که فئودالیسم با امپریالیسم متحد شد. (2)

امپریالیسم با استفاده از این پایگاه شروع به نفوذ کرد و ابتدا در زمینه تجارت، سپس در صنعت و در آخر در کشاورزی دست اندازی خود را بسط داد و قدرت نظامی خود را ابتدا در اختیار فئودالیسم قرار داد و پس از تحکیم مواضع خویش اساساً، دستگاه نظامی را در اختیار خود گرفت و بتدریج روابط دلخواه خود یعنی روابط بورژوائی را برقرار ساخته و بورژوازی وابسته را با استفاده از این پایگاه در کشور بوجود آورد. اینکار پس از اتحاد با فئودالیسم برایش آسان بود و بورژوازی کمپرادر از میان همین فئودالها و بورژوازی تجاری بوجود آمد. فئودالیسم در معامله‌ای که کرد، قدرت نظامی خود را

در مقابل دو طبقه متخاصم یعنی دهقانان و بورژوازی بومی بطور بی سابقه ای افزایش داد. ولی همین امر باعث شد که قدرت سیاسی خود را بتدریج به نفع امپریالیسم از دست بدهد و می بینیم که اگر بورژوازی در جوامع کلاسیک از زمین روتید، بورژوازی کمپرادر در کشور ما از آسمان نازل شد. و همین تفاوت طبیعت این بورژوازی کمپرادر را با بورژوازی بومی به شکل کلاسیک نشان می دهد. اگر آن بورژوازی دمکرات بود این یکی طبیعتاً مستبد است.

بتدریج که امپریالیسم بورژوازی کمپرادر را بیشتر بسط می داد، پایگاه او کمتر بر فئودالیسم استوار بود تا جائیکه سرانجام آنچنان پایگاه محکمی برای خود به صورت بورژوازی کمپرادر ایجاد کرد که بتواند متحد خود را قربانی کند. البته قربانی ای که دیگر رمقی در بدن نداشت. و پس از سر بریدنش خونی هم ریخته نشد و شاید "سفیدی" "انقلاب" هم بهمین معنا بود.

از این تحلیل ما برای حل مشکلات جنبش دو نتیجه می گرفتیم: یکی آنکه کسانی که برای ایجاد شرایط مبارزه ضد امپریالیستی منتظر شرایط دمکراتیک هستند، همانقدر بیپوده فکر می کنند که کسانی که برای بهبود وضع جهان، منتظر ظهور امام زمان هستند. چون تا وقتی وابستگی امپریالیستی وجود دارد شکل حکومت استبدادی و دیکتاتوری است و تنها در صورتی دمکراسی بوجود می آید که این سلطه برافزوده باشد، در آن صورت برای این منتظرین فقط آن می ماند که بیایند و از دستاوردهای این دمکراسی استفاده کنند و با هزار دروغ ثابت نمایند که سهم بزرگی در مبارزه داشته اند.

نتیجه دیگری که از این عامل گرفته می شد اینکه اصلاحات ارضی نه یک عقب نشینی رژیم در مقابل خواست برحق دهقانان و ترس از مبارزه مسلحانه توده ای در روستاها، بلکه هجوم جدیدی بود از طرف سرمایه های خارجی به حوزه های جدیدی از نیروی انسانی و منابع طبیعی. (3)

در مورد رهبری جنبش:

ما از تحلیل تاریخی بورژوازی شروع کرده ایم و آنرا با تکامل تاریخی بورژوازی کشورهای غربی مقایسه کردیم و به تفاوت‌هایی دست یافتیم که نشان می داد بورژوازی ما از نظر تاریخی دیگر نمی تواند آن نقشی را بازی کند که بورژوازی غربی بازی کرد و مثلاً نمی تواند در انقلاب بورژوا دمکراتیک که به یک معنا انقلاب خودش هم هست رهبری را بدست داشته باشد. (4) مهمترین اختلاف ها عبارتند از:

۱- در کشورهای غربی سلاح آتشین در اختیار بورژوازی بود در حالیکه در کشور ما این سلاح توسط بورژوازی غرب در اختیار فئودالیسم قرار گرفت.

۲- در کشورهای غربی بورژوازی صنعتی از رشد بورژوازی تجاری بوجود آمد و می دانیم مادام که بورژوازی نتواند صنعت قابل توجهی ایجاد کند زمینه اقتصادی برای تسلط سیاسی وی بوجود نمی آید در حالیکه در اینجا بورژوازی غربی از همان آغاز قسمت عمده ای از تجارت آنها با امتیازاتی نسبت به بورژوازی ملی را در اختیار خود گرفت.

۳- بورژوازی غرب کالای خودش را به بازار رقابتی می ریزد که در آن بورژواهای متحد او وجود داشتند ولی در بازار اینجا بورژوازی داخلی با رقیبی بسیار بزرگتر از خودش طرف بود.

۴- بورژوازی غربی در مقابل فئودالیسم فرتوت و فاسد قرار داشت که بر اثر مرور زمان تا خرخره در قرض همین بورژوازی فرو رفته بود. حال آنکه بورژوازی داخلی ما در مقابل فئودالیسمی قرار داشت که اگر چه خودش به تنهایی زار و ناتوان و مفلوک بود ولی پشت سرش قدرت استعمارگری ایستاده بود و به اصطلاح دست همین استعمارگر بود که از آستین فئودالیسم در می آمد. همه اینها در مبارزه سیاسی بر ضد امپریالیسم تعیین کننده نقشی بود که بورژوازی بومی توانست بازی کند. مبارزه با امپریالیسم؛ یعنی مبارزه با سرمایه بین المللی، نمی توانست با شعارها و استراتژی تاکتیک بورژوازی صورت بگیرد که از تاریخ توسری خورده بود و شرایط تاریخی آن را نسبت به حریفش مفلوک و درمانده بارآورده بود. این است اساس تحلیلی که توفیق مبارزه ضد امپریالیستی را به رهبری بورژوازی در کشور ما غیر ممکن می کند. (5)

مبارزه با سرمایه بین المللی نه با تاکتیک و استراتژی سرمایه ناچیز ملی، بلکه با تاکتیک و استراتژی پرولتاریا میسر است. این ظلم را ما در حق بورژوازی نکرده ایم تاریخ کرده است و ما فقط آنرا بحساب آورده ایم تا در تاکتیک و استراتژی خود دچار اشتباه نشویم و با یک مقدار تبلیغات نواستعماری، دولت هائی را که با هزار بند به امپریالیسم پیوند دارند، مستقل نینگاریم و با این زمینه ذهنی مبادا در مورد درک شرایط فعلی و واقعی جامعه خود دچار اشتباه شویم.

تأمین رهبری پرولتاریا و انجام مبارزه پرولتاریا در شرایط خاص مستلزم شیوه ای از مبارزه است که با شرایط موجود تطبیق کند و همچنین مستلزم سازمانی است که با این شیوه مبارزه مطابقت دارد

(مطلبی که مدتها ما را سردرگم می کرد و به اصطلاح به دست و پای ما پیچیده بود این مطلب بود که ما نمی فهمیدیم سازمان مبارزه را، شیوه مبارزه تعیین می کند. نه اصول کلی مربوط به مبارزه و یا اصول عام مارکسیسم. ما با توجه به اصول عام بفکر تشکیل حزب بودیم و با این فکر هر عملی می کردیم گامی هم ما را به هدف نزدیک نمی کرد و در واقع از ما هیچ عملی سر نمی زد و بعدها بود که با مطالعه خلاق متوجه شدیم که درک ما از مارکسیسم سطحی و مکانیکی بوده است و پیش از آنکه مسئله شیوه مبارزه را حل کرده باشیم می خواستیم سازمان آن را ایجاد کنیم در حالیکه بین شیوه مبارزه و سازمان مبارزه رابطه دیالکتیکی محتوا و شکل موجود است. کافی بود ما شیوه صحیح مبارزه را تشریح کنیم تا خطوط اصلی شکل سازمانی ظاهر شود.)

برای حل این مسئله خود بخود دو مرجع وجود داشت که باید در ارتباط با یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد، یکی متون مارکسیستی و مطالعه تئوریک و دیگری رجوع به واقعیت و برخورد عملی با واقعیات ملموس (البته در آن زمان در نظر اکثر روشنفکران فقط یک مرجع وجود داشت و آنهم آثار مارکسیستی بود و شاید هم بتوان گفت که گروه ما اولین گروهی بود که این بدعت را در نهضت کمونیستی ایران وارد کرده است که به واقعیات محیط هم توجهی بشود. آثاری که در آن زمان از گروهها و سازمانها بدست ما می رسید اکثراً پس از یکی دو جمله مقدماتی شروع به بازنویسی تئوریهای مختلف نهضت مارکسیستی از قبیل کوبا و چین و شوروی می کرد. امروزه هم بنحو بارزی در آثار گروههای مختلف مارکسیستی این الگوبرداری مشاهده می شود.) خلاصه در جریان این برخوردها بود که متوجه شدیم که ارتباط با توده ها و طبقه کارگر با شیوه های کلاسیک و سیاسی خود در شرایطی که مثلاً در سال ۴۸ در ایران بود امکان پذیر نیست (وقتی ما صحبت از ارتباط میکنیم اپورتونیستها که هر جا دلشان بخواهد مارکسیست اند و هر جا که بخواهند آزاد اندیش، این کلمه را به معنی غیر مارکسیستی آن تعبیر می کنند و در بحثهای دور و درازی که بر علیه ما براه می اندازند خود را به پیروزی می رسانند. ارتباط از نظر ما یعنی داشتن رابطه تشکیلاتی یعنی همان مفهومی که مارکسیسم از ارتباط با توده می فهمد. مثلاً ارتباط با طبقه کارگر یعنی مثلاً قدرت متشکل کردن کارگران در سندیکاها و لاقفل تماس با کارگران متشکل در این سندیکاها، نه ارتباط با افراد جداگانه طبقه. مارکسیستی که نتواند با طبقه کارگر در ارتباط تشکیلاتی باشد باید این شجاعت را داشته باشد که بگوید من نتوانستم. ولی اپورتونیستها که با این تحریف لفظ در بحث یکطرفه با ما پیروز می شوند خود چگونه ارتباطی با طبقه کارگر برقرار کردند؟ آیا کوششی در این زمینه کردند؟ چه نتیجه ای حاصل شد؟ آیا آشنائی خود را با چند کارگر، بجای رابطه خود با طبقه کارگر جا نمی زنند؟ بگذریم از کسانی که به ما می تازند که چون شما دست به اسلحه بردید رژیم در کارخانه ها را محکم بست و رابطه ما را قطع کرد. در اینجا گروه به مفهوم تبلیغ مسلحانه رسید با این توضیح که وقتی نتوانیم بطور مسالمت آمیز بین توده ها تبلیغ نمائیم باید این کار را در پناه سلاح و بوسیله آن انجام دهیم. خود بخود با این نظر دیگر شکل سازمان محفلی نمی توانست تطابق داشته باشد. این بود که در شکل سازمانی گروه دست برده شد که وضع آن توسط سازمان دهندگان آن روشن شد و در مورد وحدت سازمانی بر این اعتقاد بودیم که نیروهای مارکسیست-لنینیست باید گرد یک استراتژی واحد بدنال وحدت خود بگردند نه از طریق ادغام مکانیکی در یکدیگر. ولی تئوری تبلیغ مسلحانه هنوز روشن نبود، هنوز ما نمی دانستیم که بطور مسلحانه برای چه چیزی تبلیغ کنیم بهمین جهت مطالعه ادامه پیدا کرد و بار دیگر به بررسی شرایط عینی و ذهنی مبارزه پرداختیم و به سنوال برای چه تبلیغ کنیم این جواب طبیعتاً داده شد که برای شیوه اصلی مبارزه، ولی شیوه اصلی مبارزه چه بود؟ ما در اینجا با کمال صداقت متوجه شدیم که در پشت کلمه تبلیغ مسلحانه و شجاعتهای ناشی از طرح این شیوه مبارزه عجز خود را از حل مسئله اصلی پنهان کرده بودیم. (بودند کسانی که با دیدن اصطلاح تبلیغ مسلحانه در یک جزوه از سازمان فاصله گرفتند.)

باید لنینیسم را از نو می خواندیم و می دیدیم که مسئله اصلی هر انقلابی چیست تا بتوانیم با بدست آوردن شیوه حل این مسئله به شیوه اصلی مبارزه دست یابیم و دریافتیم که مسئله اصلی حل مسئله تسخیر قدرت دولتی است و تسخیر قدرت دولتی لازمه اش درهم شکستن نیروی سرکوب قدرت دولتی است. برای لنین مساله به این صورت مطرح بود که درهم شکستن تزاریسیم و بورژوازی موکول است به درهم شکستن ارتش تزاری، ولی برای ما مسئله اندکی پیچیده تر بود و به این صورت مطرح می شد که تسخیر قدرت دولتی مستلزم درهم شکستن ارتش داخلی و حتی ارتش کشورهای خارجی (امپریالیستی) که سربزنگاه به یاری او خواهد آمد، می باشد. اکنون این ارتش را چگونه باید درهم شکست؟ آیا ما می توانستیم مانند بلشویکهای روس به کار سازماندهی سیاسی پرولتاریا و تبلیغ و ترویج توده ها بپردازیم تا روزی که ارتش تزاری در جنگ امپریالیستی درگیر می شود و بسیاری از نیروی خود را از دست می دهد و نیروی توده ها را در این جنگ به تحلیل می برد و خشم آنها را متوجه خود می کند و در حالیکه ارتش تزاری اکثراً در جبهه های جنگ هستند با یک قیام مسلحانه به کمک سازمانی که از پیش آماده کرده ایم قدرت را در دست بگیریم؟ پاسخ منفی به این سنوال و دلایل آن روشنتر از آن است که احتیاجی به توضیح داشته باشد. ما که نمی توانیم تشکیلات سیاسی بدهیم دیگر وارد بحثهای بعدی نمی شویم در مقابل این سنوال به توپچی ای می مانیم که باروت ندارد. از چنین کسی دلایل تیر نیانداختن را نخواهید. در ارتباط با این مسئله مطالعه دقیقتری از تجربه های کوبا، چین و ویتنام صورت گرفت. و به این نتیجه رسیدیم که مبارزه مسلحانه تنها شکلی از مبارزه است که می تواند زمینه را برای انجام کلیه اشکال مبارزه لازم فراهم نماید. مبارزه مسلحانه تنها شیوه ای از مبارزه بود که می توانست در مراحل ابتدائی جو سیاسی محیط را تحت تأثیر قرار دهد و برای اهداف جنبش در میان توده ها تبلیغ کند و

در عین حال برای این تبلیغات محتوا و هدف تعیین کند و بوسیله خود مبارزه مسلحانه مردم به مبارزه مسلحانه دعوت شوند و بوسیله همین مبارزه تشکل یابند و در جریان همین مبارزه وضعی بوجود آید که سیستم ناگزیر به شیوه های گوناگون سرکوب متوسل شود و آنچنان ورقهای گوناگون خود را رو کند که سرانجام به جایی برسد که دیگر "نتواند" و در جریان همین مبارزه است که آنچنان فشاری بر مردم وارد میشود و چنان آگاهی به مردم داده میشود و چنان نمونه هائی از جانبازی به مردم ارائه می شود که دیگر نخواهند نظام موجود پا برجا بماند و باز در جریان همین مبارزه مسلحانه است که آن پیشاهنگی بوجود می آید که می تواند در تمام مراحل رهبری را بدست گیرد و مبارزه را از افت و خیزهای بسیار متنوعی که پیش بینی آنها بهیچوجه میسر نیست عبور دهد و نیز به اتکاء همین مبارزه مسلحانه است که تمامی مبارزات سیاسی - اقتصادی و ایدئولوژیک ما برای مردم معنی و محتوا پیدا می کند.

وقتی ما می گفتیم "شرایط عینی انقلاب" آماده است فکر می کردیم که از بدیهیات سخن می گوئیم و حال آنکه بعداً در کنشاکش بحثهای اسکولاستیک این خود مسئله شد. رفیق جزئی با طرح یک مطلب که عده ای گمان می کنند شرایط عینی انقلاب آماده است و توده ها بلافاصله بدنال ما می آیند به معارضه با این نظر برخاسته و از خطر اپورتونیزم چپ هشدار داده است. در حالیکه ما در حین تحلیل شرایط عینی انقلاب خود بیشتر از هر کسی اذعان کرده بودیم که توده ها در حال رکود و خمود و بی عملی هستند و بارها در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" بر طولانی بودن پروسه توده ای شدن مبارزه تأکید کردیم. پس ما طرف انتقاد رفیق جزئی قرار نمی گیریم از این لحاظ که معتقدیم شرایط عینی انقلاب موجود است. با بررسی مفهوم دقیق از شرایط عینی انقلاب متوجه میشویم که رفیق به آن وضعیت انقلابی نظر دارد که استثمار شوندهگان نخواهند و استثمار کنندگان نتوانند بشیوه کهن حکومت کنند. بسادگی پاسخ می گوئیم، که نه! منظور ما از آماده بودن شرایط عینی برای انقلاب آن نیست **و در واقع از این لحاظ** بحث بر سر الفاظ بحث دیگری نیست. (6) وقتی ما صحبت از شرایط عینی می کنیم وضعیت تضادها در جامعه خود و تضاد کل خلق با امپریالیسم را در نظر داریم و از این لحاظ است که ما می گوئیم شرایط عینی انقلاب آماده است و فکر می کنیم که یک مطلب بدیهی را عنوان کرده ایم ولی وضعیت انقلابی به آن صورت که مورد نظر رفیق جزئی است اساساً به این معنی فقط شرایط عینی نیست بلکه آمیزه تفکیک ناپذیری از شرایط عینی و ذهنی است که می توان در صورت اضافه شدن پروتاریای آگاه و متشکل احیاناً به پیروزی انقلاب منجر شود. ما می گوئیم بسیار خوب شما قبول دارید که در سال 49 شرایط برای آغاز مبارزه مسلحانه آماده بود یا نه؟ اگر بگوئید نه، طرز برخورد ما با شما همان است که با توده ایها و اپورتونیستها است و جای آن اینجا نیست. اگر بگوئید آری، باید دلایل عینی آنرا نشان دهید ولی این دلایل عینی جز به آمادگی شرایط عینی صحنه نمی گذارد. پس بکشیم تا با مبارزه مسلحانه وضعیت انقلابی را جلو بیندازیم. یعنی کاری کنیم که هرچه زودتر آنها (رژیم) نتوانند و اینها (توده ها) نخواهند.

آیا این کار شده، آیا عجز شاه از ادامه حکومت تا حد زیادی به سبب همین مبارزه بر روی توده ها نبود؟ آیا این مبارزه استعمارگران را وادار نکرد تا چنان شیوه هائی را بکار برند تا کاسه صبر استعمار شوندهگان لبریز شود و آیا مبارزین مسلح به مردم در کوچه و خیابان در همان شرایط رکود طرز جانبازی و شهادت را یاد ندادند؟ بیاد آوریم که در آغاز موج توده ای جنبش، تا چه حد وعاط و مبلغین برای تهییج مردم و وا داشتن آنها به جانبازی شرح حال همین مبارزین مسلح را همه جا بازگو می کردند و محتوای اصلی تبلیغاتشان اکثراً همین بود. اگر این واقعیت را نخواهیم بپذیریم مجبوریم فکر کنیم شاید آن دسته که می گویند این نهضت را روحانیونی که اکثراً تا دیروز به دعاگوئی شاه مشغول بودند بپا کرده اند درست می گویند و در آنصورت باید مثل خود آنها به معجزه معتقد بود.

مبارزه مسلحانه پس از آنکه آغاز شد راه خود را می یابد و در سر راه خود از هر شیوه ای که لازم بداند سود می جوید. در جایی به عمل تبلیغی دست می زند و در جایی دیگر یک نهضت سیاسی را سازمان میدهد و در یک جا واقعاً گروهی چریکی برای جنگ و سازمان دادن مردم یک محل در یک مبارزه مسلحانه محلی و احیاناً سمت دادن و ملی کردن آن شرکت می کند. بهرحال مبارزه مسلحانه ضمن آنکه می پذیرد کار خود را اساساً توسط روشنفکران آغاز کرده از توده ای شدن مبارزه مسلحانه مفهومی متافزیک در نظر ندارد. اساساً مبارزه مسلحانه مبارزه ای است که کار همه توده ها نیست و در بهترین شرایط نیز عده ای از پیشروترین توده ها در آن شرکت دارند ولی توده ای شدن این مبارزه بدان مفهوم است که اکثریت مردم محل معینی که عرصه مبارزه است و اکثریت ملت با آن همراهی مادی و معنوی داشته باشند. لذا مبارزه مسلحانه در هیچ جا نه کوبا، نه در چین و نه در ویتنام منتظر آن نشده است که توده ها بالفعل آمادگی خود را برای مبارزه مسلحانه نشان دهند بلکه پیشاهنگ مبارزه مسلحانه را آغاز کرده و توده ها را به آن کشیده است. پس وقتی ما از آغاز مبارزه سخن می گوئیم برای آنست که دست مبارزه مسلحانه را باز بگذاریم تا بهر شیوه ای که شرایط اجازه می دهد مبارزه کند. البته با در نظر داشتن سمت گیری مبارزه یعنی آگاه کردن و متشکل کردن کارگران و توده ها در جهت مبارزه مسلحانه. اگر بجای کلمه "آغاز" کلمه دیگری را بگذاریم و مثلاً از "تدارک" استفاده کنیم باید بلافاصله هشدار دهیم که میداد کسی تصور کند که بین مرحله تدارک و مرحله توده ای شدن مبارزه فاصله مشخصی موجود است و وظایفی است که مخصوص دوره تدارک است و در آن دوران فقط باید آن وظایف انجام شود و مبارزه مسلحانه منتظر بماند تا به اصطلاح "وضعیت انقلابی" فراهم آید و آن وقت توده ای شود. این درک درستی نیست و تئوری مبارزه مسلحانه اگر می خواست با این درک در جهان تبلیغ شود ما امروز

نه انقلاب کوبا را داشتیم و نه انقلاب چین و ویتنام را. یک مثالی قضیه را روشن می کند. فرض کنیم ما همانطور که پیش بینی کرده بودیم در سیاهکل بدون ارتکاب اشتباه (7) موجودیت هسته را در محل حفظ می کردیم و این هسته چریکی می توانست به تدریج با مردم تماس گرفته و در محل به قدرتی تبدیل شود (یعنی مبارزه ضربتی اولیه را از سر گذرانده و نظیر بسیاری از مبارزات چریکی که هم امروز در آفریقا جریان دارد در منطقه محدودی امکان عمل آزاد از نیروی سرکوبی که از سرکوب قطعی او مایوس شده بگیرد) و با این قدرت نمائی مردم یک دهکده کوچک را به طرف خود جلب کند. آیا در این صورت مبارزه مسلحانه می تواند از تشکل اینها صرفنظر کند به این دلیل که هنوز مرحله تدارک نگذشته و اگر آنها را متشکل کند و سازمان مسلح بدهد با تئوری که می گوید مرحله تدارک مرحله ای است که اساساً خرده بورژوازی روشنفکر به عنوان پیشاهنگ مبارزه می کند در اینجا چه می گوید. آیا می گوید در اینجا مبارزه توده ای شده است؟ چگونه حمایت اهالی یک قریه کوچک را می توان در یک مملکت 36 میلیونی توده ای شدن مبارزه مسلحانه نامید. روشنفکر هم که نیستند پس این پدیده چیست. این است آن سردرگمی که در صورت جدا کردن مکانیکی تدارک مبارزه مسلحانه از خود مبارزه مسلحانه پدید میاید.

اکنون که مفهوم مبارزه مسلحانه روشن شده بود بهتر می توانیم شکل سازمانی آن را تعیین کنیم مبارزه مسلحانه هم تاکتیک آغاز مبارزه مسلحانه و هم استراتژی آن بود، همه چیز را همین مبارزه مسلحانه تعیین می کرد. خود بخود سازمان مبارزه را نیز همین مبارزه می بایست تعیین کند. پیشاهنگ در جریان همین مبارزه باید به وجود آید. ما در این مبارزه با جبهه واحدی روبرو می شویم که عناصر گوناگون در آن، در مبارزه هستند. آنگاه پیشاهنگ در جریان همین مبارزه باید رهبری خود را در این مبارزه تثبیت کند. پس شکل سازمانی نیز باید توسط همین مبارزه تعیین شود ولی این شکل سازمانی تحت تأثیر وضعیت دستگاه سرکوب نیز قرار دارد. زیرا در شرایط مبارزه مخفی اکثر ضربه های پلیس نه در جریان خود مبارزه بلکه از طریق کار سازمانی به مبارزین وارد می شود پس باید شیوه هائی از سازماندهی را در پیش گرفت که در حین مبارزه مسلحانه توانائی مقابله با پلیس مخفی را نیز داشته باشد و در اینجا بود که تجربه کوبا به ما کمک کرد و ما شیوه سازماندهی سیاسی - نظامی را از تجربه انقلاب کوبا اخذ کردیم. آن چنان شرایط دمکراتیکی نداشتیم که حزبی سیاسی تشکیل دهیم تا این حزب در صورت لزوم مبارزهمسلحانه را سازمان دهد. ما در شرایطی بودیم که خود حزب هم باید در جریان مبارزه مسلحانه بوجود آید. و به این ترتیب بود که سازمان سیاسی - نظامی پذیرفته شد و عضو سازمان ما چریک نامیده شد. چریک در ادبیات بین المللی امروز یک مفهوم سیاسی - نظامی است، ولی هرگاه می بینیم که اپورتونیستها فقط جنبه نظامی آنرا در نظر می گیرند پس از نه سال مبارزه برای آنها دیگر لازم نیست تا تعریفی از چریک یعنی عضو سازمان سیاسی - نظامی ارائه دهیم. این مفهومی است که دیگر امروز با خون شهیدان ما در صحنه تاریخ تعریف شده است و کسانی که با بی اعتنائی از آن می گذرند حداکثر اپورتونیستهای فضل فروشی هستند که نمی فهمند کلمات از زندگی واقعی معنا می گیرد و نه از فرهنگهای لغت. در رابطه با مسئله سازماندهی همان طور که فوقاً نیز اشاره کرده ایم باید ابتدا با تحلیل شرایط عینی و ذهنی مبارزه، شیوه مبارزه را تعیین کرد و آنگاه از نوع سازماندهی متناسب با آن سخن گفت. گفتیم که سیاسی - نظامی بودن شکل سازمانی بیشتر به وسیله فقدان شرایط دمکراتیک برای ایجاد یک حزب صرف توجیه می شد. اکنون اگر بخواهیم در این شکل، سازمان سیاسی - نظامی دست ببریم باید ابتدا تشریح کنیم که چه تغییراتی در شرایط بوجود آمده و این امر چه شیوه ای از مبارزه را در حال حاضر ایجاد می کند که آن شیوه مبارزه تغییر در شکل سازمانی موجود را ایجاد می کند و خلاصه ما باید توضیح دهیم که در چه مرحله ای از مبارزه هستیم که شیوه جدید سازمانی لازم آمده، این شیوه جدید سازماندهی را اگر حزب می نامیم منظور چگونه حزبی است؟ آیا یک حزب سیاسی یا یک حزب سیاسی - نظامی و اگر فقط سیاسی است ارتباط آن با عمل نظامی چیست؟ آیا سازمان نظامی جدا از سازمان حزب باقی می ماند و به چه صورت؟ آیا سازمان نظامی از بین می رود و فقط شیوه سیاسی مبارزه باقی می ماند و به چه صورت؟ و اگر چنین است چه شرایطی ادامه کاری را در این مبارزه سیاسی تأمین می کند؟ بهر حال پیش از آنکه این مسائل طرح و حل شود نمی توان یک وظیفه سازمانی را بطور جدی مطرح کرد. (8)

یک توضیح: در مورد حزب توده گروه ما در تحلیل گذشته این حزب دهها دلیل برای اثبات غیر مارکسیستی بودن این حزب بدست آورد در حالیکه یک بررسی اصولی نیز کافی بود تا این امر را ثابت کند. اگر هدف مارکسیسم از تفسیر جهان تغییر آن است پس در هنگام بررسی یک حزب مارکسیستی نباید به اینکه در چه زمان و چگونه این حزب مارکسیسم را به خودش می بندد قضاوت نمود بلکه باید برنامه استراتژیک و مبارزاتی عملی این حزب جهت تسخیر قدرت دولتی و ایجاد نظام نوین در جامعه بر اساس تحلیل مارکسیستی معیار قضاوت قرار گیرد. و از یک دیدگاه چون حزب توده هرگز چنین برنامه ای را عملاً در پیش روی خود قرار نداده، قرار دادن این حزب در عداد احزاب مارکسیستی و سپس بحث از "انحراف" آن باعث سردرگمی نهضت می شد و چه بسیار فعالیتهای صمیمانه ای که مبارزین در آنزمان در راه این تحلیل غلط انجام دادند و بهیچ نتیجه ای نرسید، اگر معتقد بودیم که حزب توده از مارکسیسم منحرف شده است برای آنکه سکتاریست نباشیم وظیفه ابتدائی ما این بود که کوشش کنیم حزب توده را براه بیاوریم فقط پس از نومید شدن از این مبارزه بود که می بایست راه مستقلی در پیش بگیریم ولی تحلیل صحیح از حزب توده به گروه اجازه داد که فاطعانه راه مستقل در پیش گیرد و بهمین دلیل دچار عوارضی که مثلاً گروه رفیق جزنی شد، نشود. بطور کلی با این تحلیلهای ما که می شد به فرمولهای مبارزاتی که در

آزمون یکی پس از دیگری از آثار بزرگان مارکسیسم رنویسی می شد پاسخ داد و برای اولین بار در تاریخ یک خط مشی مبارزاتی مارکسیستی مستقل در ایران ارائه نمود که گسترش و رشد بعدی آن صحت آنرا در عمل ثابت نمود. با این تحلیل بود که می شد بدون آنکه از لحاظ عملی دچار انحراف شویم از لحاظ نظری بگوئیم کسانی که جامعه ایران را نیمه فئودال و نیمه مستعمره می دانند، نمی توانند مشکل مبارزاتی کشور را حل کنند. کسانی که انقلاب سفید را عقب نشینی رژیم در مقابل توده ها عنوان می کنند نمی توانند استراتژی صحیحی برای مبارزه عنوان کنند. کسانی که راه مبارزه صرفاً سیاسی را عنوان می کنند هرگز از حد محافل روشنفکری و مطالعه آثار مارکسیستی فراتر نخواهند رفت. تنها از طریق مبارزه مسلحانه است که می توان مبارزه را به میدانهای جدیدی کشید و این عملاً به اثبات رسید.

ممکن است انتقاد شود که مبارزه مسلحانه به مبارزه سیاسی ارزش کافی نمی دهد صرفنظر از آنکه اساساً مبارزه مسلحانه عالیترین شکل مبارزه سیاسی است، ما از همان آغاز به مبارزه مسلحانه بعنوان زمینه ای برای همه انواع دیگر مبارزه می نگریستیم ولی مسئله بر سر این است که وقتی گروه و سازمانی در حد امکانات خود دست به مبارزه می زند ممکن است در عمل به مبارزات سیاسی ارج لازم داده نشده باشد، در اینصورت انتقاد متوجه تئوری نیست بلکه متوجه طرز کاربرد آن در عمل است ولی اگر کار سیاسی را "پای دوم" نهضت بنامیم به این معنا ما کار سیاسی را دست کم می گیریم زیرا هواداران این تئوری آنرا دست بالا گرفته اند. وقتی نقش محوری مبارزه مسلحانه را می پذیرند و آنرا شکل تعیین کننده می نامند دیگر چگونه از "پای دوم" سخن می گویند. مگر مسئله اساسی شناخت عمده از غیر عمده و اصلی از فرعی نیست وقتی صحبت از نقش محوری مبارزه مسلحانه می کنیم سخنی مارکسیستی گفته ایم ولی وقتی از مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی (البته بمفهوم محدود کلمه) بعنوان دو پای جنبش سخن می گوئیم یک دوا نیست "آزاد اندیش" بیش نیستیم. (9)

پایان

زیرنویس:

1- منظور اعلامیه ایست که اپورتونیستهای رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۵۶ منتشر ساختند. آنها در این اعلامیه خط مشی سازمان را "ملغی" اعلام کرده و نظرات رفیق شهید جزنی را بجای آن نشاندهند.

2- این اتحاد بورژوازی غرب با فئودالیسم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره باعث چنان سردرگمی شده است که حتی بعضی از تئوریسینهای مارکسیست در تحلیل آن دچار رویزیونیسم شده اند و گمان کرده اند که چنین اتحادی با این اصل مارکسیستی که: "بورژوازی به هر جا قدم گذارد منافع اش ایجاب می کند که روابط بورژوازی را برقرار نماید" مغایرت دارد، در حالیکه تحلیل تاریخی به ما نشان می دهد: استعمارگر که از سرِ لاعلاجی با فئودالیسم متحد می شود همواره متوجه مغایرت این شیوه تولید با منافع خود می باشد.

3- البته اصلاحات ارضی تضاد کمرنگی که بین فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور وجود داشت را نیز حل کرد ولی این یکی از نتایج فرعی این اصلاحات بود که در یک تحلیل همه جانبه البته باید به حساب آید.

4- امروز دیگر می توان بورژوازی ملی را مرده دانست شاید کسانی که جبهه ملی را رها کردند و به خدمت روحانیت در آمدند خود نیز این امر را فهمیده باشند. اینها وکلائی هستند که پس از مرگ موکلشان به حیات ادامه دادند.

5- البته ممکن بود مبارزه ضد امپریالیستی با رهبری بورژوازی ملی که براحتی می تواند خرده بورژوازی را بدنبال خود بکشد شروع شود ولی بحث بر سر پیروزی این مبارزه است.

در آثار رفیق جزنی مشاهده می شود که رفیق هنوز به احتمال برقراری دو نوع دمکراسی در کشورهای وابسته معتقد است که یکی دمکراسی ملی با رهبری بورژوازی و دیگری دمکراسی خلق با رهبری پرولتاریاست. رفیق به تحلیل امکان پیروزی دمکراسی ملی نمی پردازد و فقط در جایی از سوریه و الجزایر بعنوان نمونه یاد می کند ولی از نظر ما اینگونه دمکراسی ها به پیروزی مبارزه ضد امپریالیستی یعنی قطع، قطعی نفوذ امپریالیسم منجر نمی شود و خلقهای این کشورها مسلماً انقلاب دیگری در پیش دارند. شاید نازک کاری های نو استعماری کار تحلیل را کمی مشکل کرده باشد ولی شرایط عینی در اینمورد بسیار گویا است.

6- پس از آنکه مبارزه مسلحانه آغاز شد و کمابیش تئوریهای مربوط به آن به زندان وارد شد رفیق

جزئی بعنوان یک مبارز به حقانیت این تئوری اذعان نمود و ظاهراً آنرا پذیرفت و سعی کرد با توجه به تجربیات خود به غنای هرچه بیشتر این تئوری بپردازد و آنرا بسط و گسترش دهد ولی متأسفانه به این کار موفق نشد بطوریکه سیستم نظری ای ارائه داد که در مغایرت کامل با تئوری مبارزه مسلحانه قرار دارد مثلاً یکی دانستن شرایط عینی انقلاب با وضعیت انقلابی تنها در حد یک اشتباه نبود در عمل باعث انحرافات جدی از مارکسیسم - لنینیسم گشت و در شکل دادن به سیستم های نظری که با واقعیت ایران انطباق نداشت نقش ایفا کرد.

7- ما شکست هسته چریکی سیاهکل را یک شکست تاکتیکی می دانیم و دلایل آن در آثار سازمانی ما منعکس است.

8- بنظر ما این یک اصل عام است که در شرایط دیکتاتوری بورژوازی کمپرادور تشکیل سازمان صرفاً سیاسی بهر صورتی از طرف مارکسیستها فقط بمعنای آماده کردن قربانیانی برای مسلخ دیکتاتوری است در شرایطی که نهادهای دمکراتیک بهیچوجه موجود نیست و حداکثر نوعی هرج و مرج موجود است نمی توان شکل سیاسی - نظامی سازمان را بهم زد. اگر امروز ما می توانیم در معادله های سیاسی بحساب آئیم، صرفاً باین جهت است که سازمانی سیاسی - نظامی بوده و هستیم و برای آنکه به حساب آئیم باید این سازمان را حفظ کنیم. در شرایط ایران فقط در مناطق آزاد شده می توان سازمانهایی صرفاً سیاسی بوجود آورد و به بقای آنها اطمینان داشت.

9- این درکی است که جزئی ارائه می دهد.